



# A Comparative Study of Rhetorical Omissions in the Two Qur'anic Interpretations of Ruz Al Jinnan by Abul Fotuh Razi and Kashf al Asrar by Abul Fazl MeyBodi

Ahmad Nazari<sup>1</sup> , Masood Sepahvandi<sup>2\*</sup> , Ghasem Sahrai<sup>3</sup> 

## Abstract

The presence of some neglected rhetorical techniques in the interpretation of Abul Fotuh Razi's Ruz al-Janan and Abul Fazl Meybodi's Kashf al Asrar shows the new miraculous rhetoric of the Holy Quran. The knowledge that plays an undeniable role in understanding and interpreting the verses and recognizing the beauty of the divine word. The present article is a research in which the authors have tried to find and compare the literary beauties that have been left out of the eyes of the rhetoricians or have been less addressed, after defining the rhetoric and introducing these two interpretations. Since receiving interpretations of the Qur'an text has always been flourishing among commentators, knowing the rhetoric and rhetorical methods of the Qur'an not only reveals the aspects of the rhetorical miracles of this holy book, but also reveals its hidden meanings. After analyzing the samples, the authors conclude that in these two interpretations, special industries are used such as: Al-Kalam communities, Basat, Makaqd, etc.

**Keywords:** Rhetoric, Interpretation, Ruz Al-Jannan, Abul Fotuh Razi, Kashf Al Asrar, Abul Fazl Meybodi

**How to Cite:** Nazari A., Sepahvandi M., Sahrai GH., A Comparative Study of Rhetorical Omissions in the Two Qur'anic Interpretations of Ruz Al Jinnan by Abul Fotuh Razi and Kashf al Asrar by Abul Fazl MeyBodi, Journal of Comparative Literature Studies, 2023;17(66):1-19.

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Khorramabad, Iran
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Khorramabad, Iran

**Correspondence Author:** Masood Sepahvandi

**Email:** s.sepahvandi@khoiau.ac.ir

**Receive Date:** 27.08.2022

**Accept Date:** 28.09.2022



## بررسی تطبیقی مغفولات بلاغت در دو تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف الاسرار ابوالفضل میبیدی

احمد نظری<sup>۱</sup>، مسعود سپهوندی<sup>۲</sup>، قاسم صحرائی<sup>۳</sup>

### چکیده

وجود برخی صنایع بلاغی مغفول در تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف الاسرار ابوالفضل میبیدی، نشان از بلاغت اعجازی تازه‌ای از قرآن کریم دارد؛ دانشی که در فهم و تفسیر آیات و شناخت زیبایی‌های کلام الهی، نقشی انکارناپذیر دارد. نوشتار حاضر پژوهشی است که در آن نگارندگان کوشیده‌اند پس از تعریف بلاغت و معرفی این دو تفسیر، با روش تحلیلی-توصیفی زیبایی‌های ادبی که از چشم بلاغیون به دور مانده و یا کمتر به آنها پرداخته شده را یافته و مورد بررسی تطبیقی قرار دهند. از آنجایی که دریافت لطائف تفسیری از متن قرآن همواره در میان مفسرین پر رونق بوده، شناخت بلاغت و شیوه‌های بلاغی قرآن نه تنها پرده از وجوه اعجاز بلاغی این کتاب کریم بر می‌دارد، بلکه معانی نهفته آن را نیز آشکار می‌سازد. نگارندگان پس از تحلیل نمونه‌ها، نتیجه می‌گیرند که در این دو تفسیر از صنایع خاصی همچون: جوامع الکلم، بساط، معقد و غیره استفاده شده است.

**واژگان کلیدی:** بلاغت، تفسیر، روض الجنان، ابوالفتوح رازی، کشف الاسرار، ابوالفضل میبیدی

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه لرستان، خرم آباد، ایران

## مقدمه و بیان مسئله

بلاغت ویژگی مشترک همهٔ زبان‌هاست. هیچ زبانی نیست که از عناصری همچون تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز خالی باشد؛ اما میزان توانایی و قابلیت ذاتی هر زبان و شرایط محیطی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هر ملتی به همراه توانایی‌های آنان در قلمرو زبان و ادب است که دایرهٔ وسعت و عمق اصول و عناصر بلاغت را در آن زبان نسبت به دیگری گسترده‌تر یا محدودتر، قوی‌تر یا ضعیف‌تر نشان می‌دهد. زبان عربی از جمله زبان‌های قوی و پر استعداد و سرشار از قابلیت ذاتی در عرصهٔ ادب و بلاغت است که گستردگی و ژرف ساخت بلاغی قدرتمندی دارد. این مهم را، به ویژه در قرآن کریم که در اوج بلاغت و فصاحت است مشاهده می‌کنیم. زبان فارسی نیز که بیش از هر زبان دیگری با عربی درآمیخته و از آغاز اسلام تا کنون، گام به گام با زبان عربی به پیش آمده است، طی قرن‌ها، نوعی خاص از فرهنگ و ادب و معرفت دینی را آفریده است که حقیقتاً بی‌همتاست. دانشمندان، ادیبان، مفسران و شاعران فارسی که مظاهر فضیلت یافتهٔ توانایی‌های این زبان‌اند، هر دو زبان را به کمال و جمال نشان داده و در آثار خود تدوین و تعریف کرده‌اند. پشتوانهٔ نیرومند و غنای زبان فارسی نشان می‌دهد که دایرهٔ وسعت و عمق بلاغت آن بسیار گسترده و سرشار از پویایی و زیبایی‌های هنری است. دانش بلاغت عربی نیز، اصولاً در آن موقع که از سوی دانشمندان این علم در مراحل آغازین تدوین و تعریف بود، این هدف را دنبال می‌کرد که رموز اعجاز قرآن و جلوه‌های فصاحت و زوایای بلاغت آن را کشف و دقایق و لطایفش را تعریف و وجوه کمالش را آشکار گرداند. در مسیر تدوین، دگرگونی و پیشرفت دانش بلاغت و آنچه بدان وابسته است، همچون دستور زبان و عروض و قافیه، نقش دانشمندان ایرانی مانند: ابوهلال عسکری، عبدالقاهر جرجانی، رشیدالدین وطواط، ابوالفتوح رازی، ابوالفضل میبیدی و دیگران برجسته و شگرف بوده است. ضمن این که از این سوی، شاعران و سخن‌سرایان بزرگی همچون فردوسی، خاقانی، مولوی و بسیاری دیگر در دوره‌های بعد، با آثار منحصر به فرد خود، بلاغت فارسی را به قله‌های کمال رساندند تا آنجا که زیبایی‌ها و لطایف و دقایق آن، در بالاترین افق‌های ادب قرار گرفت. در پیدایش، تحول و بلوغ دانش بلاغت، آنچه که بیش از همه مؤثر بوده «قرآن کریم» است. استخراج نکات و لطائف هنری، بخاطر اعجاز آمیز بودن قرآن، همواره در بین صاحب نظران بلاغت پر رونق بوده و مفسران اولیه قرآن، در نوشته‌های خود ضمن بحث از دیگر مسائل قرآنی، از بلاغت نیز در جهت فهم وجوه اعجاز این کتاب کریم سخن گفته‌اند که متأسفانه برخی از زیبایی‌های ادبی کلام آنان، تا کنون از چشم اصحاب بلاغت به دور مانده و یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است که کشف، بررسی و تحلیل این صنایع از لابه‌لای نوشته‌های آنان، ضروری می‌نماید.

### پیشینه پژوهش

محققانی که در عرصه بلاغت از دل متون تفسیری گام برداشته‌اند و یا آنانی که در اندیشه یافتن صنایع مغفول این دانش در تفاسیر قرآن کریم برآمده‌اند، گاه اندک اشاره‌ای در مقالات خود به نکات بلاغت کرده‌اند. از جمله این مقالات: ۱. مقاله «نکته‌های بلاغی در تفسیر طبری» نوشته محمد علوی مقدم به سال ۱۳۶۸ در مجله کیهان اندیشه، شماره بیست و پنج، صص ۱۰۰-۱۱۹. که نگارنده به نکات قابل تأملی از زیبایی‌های بلاغی در تفسیر طبری همچون: التفات، حذف اسناد فعل به غیر فاعل اصلی اشاره کرده‌است. ۲. مقاله «بایستگی دانش بدیع در تفسیر» نوشته محمد عشایری منفرد به سال ۱۳۹۰ در مجله قرآن شناخت، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۸، صص ۷-۳۴. این مقاله بیشتر به جایگاه شناسی دانش بدیع در روش تفسیری علامه طباطبایی پرداخته است و از چند صنعت بدیعی از جمله: طباق، المدح بمایبیه الذم و التفات سخن به میان آورده است. ۳. مقاله «تفسیر المیزان در آئینه بلاغت» نوشته اکرم سلمانی نژاد به سال ۱۳۹۳ در مجله معرفت، سال بیست‌وسوم، شماره ۲۰۴، صص ۱۰۷-۱۲۰. نگارنده در این مقاله تنها دو سوره «نساء» و «مائده» را مدنظر داشته است و اهم نکات مقاله ایشان در مورد مسند و مسندالیه، ایجاز و اطناب، فصل، وصل، قصر، مشاکله، مقابله و استطراد است. ۴. مقاله «نقش علوم بلاغی در تفسیر قرآن» از فاطمه عامری و علیرضا باقر به سال ۱۳۹۷ در مجله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، سال چهارم، شماره دوم، صص ۳۷-۶۳. در این مقاله به مطالعه موردی کنایه و تعریض در دو تفسیر عربی تبیان شیخ طوسی و کشف زمخشری پرداخته شده‌است. ۵. مقاله «مغفولات بلاغت در تفسیر روض الجنان و روح الجنان ابوالفوح رازی» از نظری و همکاران به سال ۱۴۰۰ در مجله دو فصلنامه بلاغت کاربردی و نقد بلاغی، دوره ۶، شماره ۲، صص ۷۴-۶۳. در این مقاله به صنایع خاصی از جمله: سیاق قصه، وجه اتصال، تلوین، تغلیب و اکتفا پرداخته شده است. کنون ما نیز صنایع نویافته دیگری را از دو تفسیر روض الجنان و کشف الاسرار یافته‌ایم که متأسفانه در هیچ مقاله، کتاب یا پایان‌نامه‌ای به بررسی تطبیقی آنها پرداخته نشده و انجام پژوهشی که به این مسئله بپردازد ضروری می‌نماید.

### بحث و بررسی

#### بلاغت

بلاغت یکی از علوم ادبی است که در لغت از ریشه «بَلَّغَ، یَبْلُغُ، بِلَاغَهُ» و در معنی «گشاده زبانی، بلیغ شدن، حسن بیان داشتن، چیره زبانی، شیوا سخنی و زبان آوری» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۹). گاهی نیز بلاغت را معادل «فصاحت» دانسته‌اند و به کسی انسان بلیغ گفته‌اند که بتواند با

کلامی فصیح آنچه در ضمیر دارد به مخاطب خویش ابلاغ کند (میرزانی، ۱۳۷۴: ۱۶۵). در زبان عربی و فارسی «بلاغی» منسوب به بلاغت مترادف با بلیغ، به کسی اطلاق می‌شود که بتواند مطلب خود را با سخنی شیوا و رسا بیان کند (همان). عبدالقاهر جرجانی در تبیین نظریه نظم خود و بیان مفاهیم فصاحت و بلاغت با تأکید بر اصالت معنی، کلامی را دارای این دو صفت می‌داند که نحوه ادای مقصود و معنی آن کلام، درست‌ترین و بهترین حالت برای بیان آن مطلب باشد. لفظی که برای رساندن آن مفهوم انتخاب می‌شود نیز باید بیشترین تناسب را با آن معنا داشته باشد (جرجانی، ۱۳۸۳: ۲۸). دیگر صاحب نظران نیز مانند سکاکی، خطیب قزوینی و دیگران، آراء در خور تأملی در مورد بلاغت بیان کرده‌اند (ر.ک: شوقی ضیف، ۱۳۹۷: ۳۸۰-۴۸۰). اما تعریف: «مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحت الفاظ» تقریباً در همه کتب بلاغی با الفاظ متفاوت و معنای یکسان آمده است که اساس کار ما در این پژوهش است. برای بلاغت ابوابی را نیز بر شمرده‌اند که عبارتند از: معانی، بیان و بدیع. شفیع کدکنی آنها را اینگونه تعریف می‌کند:

«باید در بلاغت از سه علم سخن گفت: ۱. علمی که درباره‌ی زیبایی و تأثیر جمله از نظر گاه نحوی سخن می‌گوید و آن را «علم معانی» خوانده‌اند. ۲. علمی که از چند و چون «تخیل» نویسنده و شاعر سخن می‌گوید و چگونگی بیان او را بررسی می‌کند و آن را «علم بیان» می‌خوانند. ۳. علمی که از کیفیت آرایش‌های ظاهری یا درونی سخن گفتگو می‌کند و آن را «علم بدیع» نامیده‌اند» (شفیع کدکنی، ۱۳۵۳: ۸).

### ابوالفتوح رازی و تفسیر روض الجنان و روح الجنان

شیخ جمال‌الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی رازی، از علمای نامدار شیعه در علوم دینی در نیمه نخستین سده ششم هجری است. وی در فقه و تفسیر و حدیث و کلام و ادب دستی قوی داشت و واعظ و مدکر بود و آشنا و متمایل به تصوف و عرفان می‌نمود. نژادش، چنانکه خود اشاره می‌کند به نافع بن بدیل و رقاء خزاعی از صحابه رسول اکرم (ص) می‌کشد. نیاکان ابوالفتوح سالیان فراوان در ایران می‌زیسته‌اند. دسته‌یی از آنان در نیشابور و بیهق و گروهی در ری روزگار می‌گذاشته‌اند. وی در تفسیر خود مکرر به اینکه زبانش فارسی بوده است تصریح کرده و گفته: فلان چیز را در زبان تازی چنان گویند و به زبان ما، یعنی زبان فارسی، چنین (ر.ک: عسکر حقوقی، ۱۳۴۶: ۲/۱-۳). سال تولد و درگذشت وی پیدا نیست اما به احتمال، تولدش مؤخر از حدود ۴۸۰ ه.ق نباشد. درگذشتش نیز از سال ۵۵۲ ه.ق به بعد روی نموده است. مشهورترین و گرانقدرترین اثر شیخ، تفسیر روض الجنان و روح الجنان است که از مهمترین تفاسیر شیعه و گرانقدرترین تفاسیر فارسی در این مذهب شریف است. تاریخ تألیف

آن میان ۵۱۰ تا ۵۵۶ ه.ق است. وی در تفسیر هر یک از سور شریف قرآن اطلاعاتی درباره نام آن و شماره آیات و حروف و مکی یا مدنی و ناسخ و منسوخ بودن و فوائد هر سوره و نظرهای قرآء درباره آیات آن و شأن نزول آنها می آورد و سپس به نقل و ترجمه آیه متوالی می پردازد و معانی تحت اللفظی هر آیه را بیان می کند. آنگاه یک یک کلمات را معنی و تفسیر و معنی هر لغت و کیفیت و قرآءت و چگونگی اعراب هر کلمه را روشن می سازد و گاهی نیز به بحث لغوی می پردازد و به تفسیر جنبه علمی می بخشد. این تفسیر از لحاظ اشتمال بر فوائد لغوی و دستوری و نثر ساده و روان هم، ارزش و اهمیّت فراوان دارد. سبک نثر آن کهنه و به شیوه کتب علمی و اخلاقی روان سده پنجم ه.ق است و مشتمل بر بسیاری از واژه ها و تعبیرات و ترکیباتی است که در نوشته های هم دوره آن کمتر توان جست (زمانی نژاد، ۱۳۸۴: ۲۳/۱).

### ابوالفضل میبیدی و تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار

شیخ الامام ابوالفضل احمد بن ابی سعد بن محمد بن احمد مهریزد میبیدی، از دانشمندان بزرگ اواخر سده پنجم و اوائل سده ششم هجری است. وی شافعی مذهب و در اصول متمایل به طریقه اشعری و مردی عارف پیشه و بزرگ اندیشه بود. نسبت به خاندان بزرگوار پیامبر(ص) مهری فراوان داشته و احترام بسیار می ورزیده است. به نظر برخی عارفان، کتاب کشف الاسرار و عدّه الابرار او، کامل ترین و مهم ترین تفسیر فارسی قرآن مجید است و یکی از مآخذ عمده صاحبان تفاسیر عرفانی همچون مواهب علیه از حسین واعظ کاشفی به فارسی و تفسیر روح البیان از اسماعیل حقی برسوی به عربی می باشد. میبیدی در سال ۵۲۰ ه.ق کار نوشتن این تفسیر را آغاز کرده و از آنجایی که در تالیف آن تحت تأثیر شگرف تفسیر خواجه عبدالله انصاری بوده و در حقیقت در شرح و بسط آن کوشیده، سالیان دراز کشف الاسرار میبیدی به تفسیر خواجه عبدالله انصاری معروف بوده است. در این تفسیر هربار چند آیه از آیات مبارکه قرآن در سه نوبت معنی و تفسیر و ایضاح و تعبیر شده است. نوبت اول: ترجمه صریح و روشن آیات است در نهایت فصاحت و روانی سخن. نوبت دوم: جمع آوری همه اقوال و آراء مفسران در وجوه قرآءت و تفسیر آیات و بیان احکام و ایراد شأن نزول هر آیه و ذکر اخبار و احادیث مأثور و نوادر آثار و آوردن شواهد و امثال دینی و تاریخی و نکات لغوی و صرفی و نحوی و بلاغی و فقهی به طریقه شافعی. نوبت سوم: تفسیر و تعبیر و تأویل آیات مبارکه است، به شیوه عارفان و ارباب سلوک با ایراد عبارات لطیف و شیوا و اشعار پر شور و ذوق آفرین. این تفسیر بزرگ گنجینه یی است از واژه ها و امثال و تشبیهات و ترکیبات فارسی و تازی و روایات و احادیث و ذکر وقایع فراوان به نثری شیوا و منسجم و در بسیاری موارد موزون و مقفی با مسجع به شیوه نزدیک به نثر خواجه عبدالله انصاری همراه اشعار پر شور و حال به زبان شیرین و خوش فارسی.

## نکته‌های نویافته بلاغت در تفسیر کشف الاسرار و روض الجنان

### جوامع الکلم

این صنعت بدیعی که ذیل علم معانی می‌تواند قرار بگیرد در کتاب‌های بلاغی ما نیامده است. فقط در «بدایع الافکار» در ذیل «کلام جامع» آمده است:

«و نزدیک جمعی از متأخران کلام جامع آن است که متکلم لفظ اندک و معنی بسیار را به اقسام جزالت و سلامت مقترن سازد؛ و از مراعات قواعد حکمی خالی نگذارد و این قول بصواب اقرب است؛ از آن جهت که مراد شارع اعظم و هادی طریق اقوم، محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم از حدیث «أوتیت بجوامع الکلم» شکایت روزگار نبوده است» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ص ۱۴۶).

جوامع سخن یا «جوامع الکلم» هم در بحث معنوی سخن که (یک لفظ مشتمل است بر چند معنی و قسمتی، قسمت دیگر را به ذهن متبادر می‌کند = تقابل‌های دوگانه) و هم در بحث لفظی که (شامل ایجاز لفظ، حسن نظم و اشارت به بدایت و نهایت است) می‌تواند در ادبیات ما، مورد توجه بیشتر قرار بگیرد، به خصوص در بحث لفظی و ایجاز:

«ایجاز یعنی با حداقل الفاظ حداکثر معنی را بیان کردن و به قول شمس قیس رازی «لفظ اندک بود و معنی بسیار» و شرط بلاغت آن این است که صرفه جوئی در لفظ به انتقال پیام خللی وارد نکند. در مورد آثار ادبی باید گفت که معمولاً صرفه جوئی در الفاظ نه تنها به ارائه معنی ضرر نمی‌رساند بلکه آن را رساتر و مؤثرتر می‌سازد... ایجاز را در علم معانی به دو نوع تقسیم کرده‌اند: ایجاز قصر و ایجاز حذف. ایجاز قصر: و آن گنجاندن معنی بسیار در الفاظ اندک است به نحوی که حذفی هم در عبارات صورت نگرفته باشد. بدین ترتیب متکلم باید مطلب مفصل یا تقریباً مفصلی را بدون تکلیف در حداقل الفاظ ممکن بیان کند و از این رو ایجاز قصر را می‌توان شرح و بسط داد... ایجاز حذف: ایجازی است که با حذف قسمتی از کلام تحقق پذیرفته باشد. در اینجا نیز شرط بلاغت این است که در فهم معنی خللی وارد نشود، یعنی مورد محذوف باید به قراین معنوی دریافته شود» (شمیسا، ۱۳۸۹: ص ۱۶۵-۱۷۰).

در تفسیر کشف الاسرار میبیدی در چند مورد به «جوامع الکلم» اشاره شده است: نمونه ۱: «و لَقَدْ جِئْنَاَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، ابن محیسن فضلانه بضاد معجم خواند. میگوید: این نامه را یعنی قرآن افزونی دادیم در شرف، و افزونی شرف قرآن بر دیگر کتابهای منزل باختصار است و بتأخیر و بحفظ از تبدیل و تحریف. اما اختصار آنست که کتب دیگر با طول عظیم است، و قرآن جوامع الکلم است» (میبیدی، ۱۳۹۳: ۶۲۱/۳).

نکته این نمونه مربوط به آیه ۵۲ سوره اعراف است که میبیدی به نقل از ابن محیصن آورده است که قرآن و آیات آن «جوامع الکلم» است و منظور از آن را ایجاز می‌داند چرا که می‌گوید سایر کتاب‌ها با طول عظیم هستند در صورتی که قرآن اینگونه نیست.

نمونه ۲: «وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ يَقُولُ: هُوَ عَالِمٌ بِمَا يَعْمَلُ الْخَلْقُ أَجْمَعُونَ يَجْزِي الْمُحْسِنَ بِاحْسَانِهِ وَ الْمُسِيءَ بِأَسْأَأْتِهِ. قُرَائِتُ مَدْنِي وَ شَامِي وَ حَفْصُ وَ يَعْقُوبُ تَعْمَلُونَ بِه تَاءُ اسْتِ مِيْغُوِيْدُ: اللّٰهُ نَآءِگَهِ نِيْسْتِ اَز اَنچِه شَمَا مِيْ كَنِيْد نِيْكِي اَز نِيْكَان شَمَا مِيْ دَانْد، وَ اَن رَا پَادَاش دِهْد، وَ بَدِي اَز بَدَان شَمَا مِيْ دَانْد، وَ مِيْ بِيْنْد وَ اَن رَا جَزَا دِهْد. بَاقِي بِه يَآءِ خَوَانْد مَعْنِي اَنسْت كِه: اللّٰهُ غَافِل نِيْسْت اَز اَنچِه دَشْمَنَان مِيْ كَنْنْد، اِيْن اَيْتِ اَز جَوَامِعِ الكَلْمِ اسْت، دَر اَن اِيْجَاز لَفْظِ اسْت، وَ حَسَن نَظْم، وَ كَثْرَت مَعَانِي، وَ اِشَارَتِ بِيْدَايْتِ وَ نَهَايْتِ» (ميبیدی، ۱۳۹۳: ۴/۴۵۸).

نکته این نمونه از آیه ۱۲۳ سوره هود است که میبیدی جوامع الکلم را شامل ایجاز لفظ، حسن نظم، کثرت معانی و اشارت به بدایت و نهایت می‌داند که اینها همگی در تعریف جوامع الکلم و یافتن نمونه‌های آن در متون ما می‌تواند مورد نظر قرار بگیرد.

نمونه ۳: «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ. اِيْن اَيْتِ اَز جَوَامِعِ قُرْآنَسْت كِه مِصْطَفِي (ص) كُفْتِه: «اَوْتِيْتِ جَوَامِعِ الكَلْمِ» وَ دَر قُرْآنِ اَز اِيْن نَمَطِ بَسِيْارَسْت، هَر اَيْتِي اَز اَن بَجَايِ كِتَابِي اسْت كِه اِگَر اَز اَسْمَانِ بَر اِيْن اَمْتِ جَزَا اَز اَن نِيَامَدِي اِيْشَانْرَا دَر اَن غِنَاءِ وَاْفِي بُوْدِي وَ دَر دِيْنِ اِيْشَانْرَا تَمَام، نَبِيْنِي دَرِيْنِ يَكِ اَيْتِ كِه چُون جَمْعِ كَرْدِ دَر اَن هَمَّةُ اَنْوَاعِ عِلْمِ وَ اَرْكَانِ دِيْنِ وَ وَجْهِ شَرِيْعَتِ وَ اَنْوَاعِ حَكْمَتِ وَ اَبْوَابِ حَقِيْقَتِ، هَم قُرْآنِ رَا مَدْحَسْت وَ هَم شَرِيْعَتِ رَا، هَم وَعْظِ رَا پِيْغَامَسْت وَ هَم تَهْنِيْتِ رَا، هَم رَحْمَتِ رَا بَسَطِ اسْت وَ هَم حِجْتِ رَا» (ميبیدی، ۱۳۹۳: ۵/۲۸۵).

این نمونه نیز از آیه ۵۲ سوره ابراهیم است که میبیدی آیه را از نمونه‌های جوامع الکلم می‌داند و اشاره می‌کند که در قرآن کریم از این نوع آیات که در آنها انواع علوم و ارکان دین (اشاره به همان ایجاز لفظ، حسن نظم، کثرت معانی و...) وجود دارد، فراوان است.

### بساط (تمهید)

تمهید در لغت به معنای «گسترانیدن، هموار کردن و فراهم کردن آمده است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹). اما در اصطلاح، تدبیر و چاره اندیشی در تدارک مقدمات و مقدمه چینی و زمینه سازی جهت انجام یا بیان سخن یا موضوعی است. در کتاب ابداع البدایع ذیل «تمهید» آمده است:

«آن است که سیاق کلام را در رباعی و ترجیعات بلکه در قطعات نیز طوری ترتیب دهند که سامع منتظر و آماده شنیدن تتمه کلام باشد و مصراع آخر رباعی که ماده آن خوانند باید کمال اهتمام در حسن موقع آن به کار برده شود و همچنین قبل از شعر ترجیع باید عبارت به قسمتی



باشد که بیت ترجیع رفع انتظار و ناتمامی آن نماید و این مطلب از مهمّات عمده شعر است و در کتب بدیع ذکر آن نشده است. مثال:

یک چند به خیره عمر بگذشت  
من بعد بر آن سرم که چندی  
بنشینم و صبر پیش گیرم  
دنباله کار خویش گیرم

(شمس العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۱۷۳-۱۷۴)

اگرچه این صنعت با براعت استهلال متفاوت است اما از آنجایی که هر تمهیدی براعت استهلال است و بین این دو، به نوعی عموم و خصوص من وجه است باید از آن نیز یاد کنیم: «شگرف آغازی که بدیعیان آنرا براعت استهلال نامیده‌اند، آن است که سخنور یا نویسنده آغاز سروده یا نوشته خویش را به گونه‌ای بنویسد و بسراید؛ و در آن واژگان و نکته‌هایی را بگنجاند که گویای زمینه سروده یا نوشته باشد؛ به گونه‌ای که سخن دوست، از آغاز بتواند دریافت که سخن، از آن پس، در چه زمینه‌ای خواهد بود» (کزازی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۶).

در تفسیر کشف الاسرار در دو مورد به اصطلاح «بساط» اشاره شده است که می‌تواند معادلی مناسب برای تمهید در متون ادبی باشد:

نمونه ۱: «قوله تعالی: «ان الله يدافع» ابن کثیر و قراء بصره يدفع خوانند بی الف و باقی يدافع بالف، و معنی هر دو یکسانست یعنی يدفع عن المومنین کید عدوهم و شرهم. این آیت بساط آیت ثانی است از بهر آن که اول آیت که بقتال فرود آمد این آیت بود که: «اذن للذین یقاتلون» رسول را و یارانرا فرمودند تا با اهل زمین جنگ کنند» (میبدی، ۱۳۹۳: ۳۷۷/۶).

نکته این نمونه مربوط به آیه ۳۷ سوره حج است که میبدی آیه را بساط (تمهید) برای آیه بعد می‌داند که خداوند به مومنان دعوت به قتال با مشرکان و وعده نصرت داده است.

نمونه ۲: «...ابن عباس از اینجا گفت در تفسیر این کلمات هی آنه «لیس کمثله شیء... و قیل هی آنه: «لأله الا هو» و قیل هی الاحیاء و الامانة لا یشارکه فیها احد. معنی دیگر آنست که این سخن بساط آیت است که بر عقب می‌آید و بساط آن مثل که زد» (میبدی، ۱۳۹۳: ۴۴۹/۷).

این نمونه از آیه ۲۷ سوره روم است که میبدی این آیه را بساط (تمهید) برای آیه بعد از این آیه می‌داند و می‌فرماید: که خداوند پاک و منزّه است از انبازی با بندگان. همچنین به نوعی بساطی است برای مثلی که در این باره در ادامه آیه ذکر شده است.

### حسن تعلیل لغوی (ریشه یابی عامیانه)

حسن تعلیل، بیان علت شاعرانه که کزازی آن را «بهانگی نیک» می‌نامد (کزازی، ۱۳۹۲: ص ۱۶۳)؛ آن است که صفتی را به استناد صفت دیگر و یا امری را بنا به دلیل ادعایی نه علمی و منطقی

جهت اثبات پدیده‌ها و امور گوناگون بیاورند. در کتاب‌های بلاغت ما: ترجمان البلاغه/ ص ۹۲، حدائق السحر/ ص ۸۴، کنز الفوائد/ ص ۴۰، حقایق الحدائق/ ص ۱۲۸، بدایع الافکار/ ص ۱۴۰، بدایع الصنایع/ ص ۱۸۷، انوار البلاغه/ ص ۳۴۲، بیان بدیع/ ص ۱۱۱، مدارج البلاغه/ ص ۸۳، ابدع البدایع/ ص ۲۳۳، درّه نجفی/ ص ۱۹۷، درر الادب/ ص ۲۰۲، هنجار گفتار/ ص ۲۱۶، معالم البلاغه/ ص ۳۸۰، فنون بلاغت/ ص ۲۶۰، معانی بیان/ ص ۲۱۳، نگاهی تازه/ ص ۱۲۵، بدیع کزازی/ ص ۱۶۳، بدیع وحیدیان/ ص ۱۴۶، به آن اشاره کرده‌اند. آنچه در این صنعت حائز اهمیت است در پیوندی است که متکلم بین امور و پدیده‌هایی برقرار می‌کند که از دید مخاطب و در ظاهر، پیوندی بین آنها نیست. اما آنگاه که با نگاه شاعرانه، پیوندی ظریف بین آنها برقرار می‌شود، مخاطب را غرق شگفتی می‌کند. به گونه‌ای که جز پذیرش قول متکلم راه گریزی ندارد. از این رو اقعاع توأم با شگفتی، راز زیبایی این صنعت است. این صنعت در موارد گوناگونی کاربرد دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتست از: اثبات ادعا، پوزش و عذرخواهی، درخواست و طلب چیزی، تسلیت و دلداری در مصائب، بیان همزمان دو صفت و... برخی از کتب بدیعی چون ترجمان البلاغه، حدائق السحر، کنز الفوائد، حقایق الحدائق، بدایع الافکار، ابدع البدایع، مدارج البلاغه، درّه نجفی، هنجار گفتار، فنون بلاغت، بدیع کزازی و بدیع وحیدیان، تقسیم‌بندی خاصی در ذیل این صنعت نیآورده‌اند اما برخی دیگر، گونه‌های چندی از این صنعت برشمردند که این کتب به دو دسته تقسیم بندی می‌شوند:

الف: کتبی چون بدایع الصنایع، انوار البلاغه، بیان بدیع، درر الادب، معالم البلاغه و معانی بیان، متأثر از کتب عربی چون مفتاح، مطول و مختصر و ایضاح و تلخیص و دیگر کتب بلاغی عربی، تقسیم بندی‌های متعددی ذیل این صنعت آورده‌اند که این تقسیم بندی‌ها با توجه به گونه‌های مختلف معلول است. از آن جا که کتاب بدایع الصنایع، جامع این تقسیم بندی‌هاست، مطالب کتاب به طور اختصار نقل می‌شود. بدایع الصنایع گونه‌های تعلیل را این گونه بر می‌شمارد:

۱. تعلیل برای صفت ثابت که سببی برای آن ذکر نکرده باشند:

خط‌مشکین‌زان نوشته بر رخس کلک قضا      تا بود از بهر دفع چشم بد حرز و دعا

۲. تعلیل برای صفت ثابت که دلیل داشته باشد اما دلیل ادعایی دیگری برای آن ذکر شود:

زان کشم پیش تو هر دم آه ای آرام جان      تا کنم از دل برون مطلق هوای دیگران

۳. تعلیل برای صفت غیر ثابت ممکن الثبوت:

از آن شد رام‌بامن‌ای عطیای آهوی وحشی      که بوی مهر آن وحشی غزال او شنید از من

۴. تعلیل برای صفت غیر ثابت غیر ممکن الثبوت:

خیال آن بت خونریز از چشمش نشد بیرون  
از آن در خواب هم ریزد ز چشم قطره‌های خون  
و سرانجام از بیان علت همراه با شک و تردید سخن گفته:

گویی که شده ست ابر نیسان  
از یار جدا که گشته گریان

و از علتی که غرض از آن بیان دو صفت باشد:

کشداهانت از آن محتسب ز مردم دون  
که می کند طمع از حد خویشتن افزون

(حسینی، ۱۳۸۴: ۱۸۷-۱۸۸)

ب: علاوه بر کتب مذکور که خلاصه مطالب آنان از بدایع الصنایع نقل شد، نگاهی تازه به بدیع از شمیسا، گویی متأثر از کتب عربی البته با تغییر نگاه به تقسیم گونه‌های علت پرداخته و آن را به اقسامی چون حقیقی و ادعایی تقسیم کرده و علت ادعایی را از حقیقی هنری‌تر دانسته است و آن را به جای توجیهاات علمی، جهت ممکن جلوه دادن امر غیر ممکن و دلیل آوردن برای امری که دلیل نمی‌خواهد، قابل استفاده می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۶۹-۱۷۰).

به نظر می‌رسد، تقسیم‌بندی شمیسا از آن جهت که در ارزش‌گذاری گونه‌های حسن تعلیل به کار می‌آید، منطقی‌تر از تقسیم‌بندی بدایع الصنایع و کتب مشابه دیگر باشد. از آن جا که حسن تعلیل غالباً با تشبیه، استعاره، غلو، ایهام و دیگر صنایع بدیعی همراه است. و حیدیان راز زیبایی این صنعت را در کنار بهره‌گیری از تعلیل ذوقی، همراهی با این صنایع می‌داند و با در نظر گرفتن این صنعت با تشبیه، آن را مربوط به علم بیان و با در نظر گرفتن استدلال ذوقی که با این صنعت همراه است؛ مربوط به علم بدیع می‌داند (و حیدیان، ۱۳۹۸: ص ۱۳۲).

نکته تازه‌ای که در بررسی ما از تفاسیر به دست آمده است و در هیچ کدام از کتب بالا به آن اشاره نشده است؛ این است که تعلیل؛ با توجه به لغت و ریشه‌یابی عامیانه واژه باشد که می‌توانیم به آن «حسن تعلیل لغوی» بگوییم:

نمونه ۱: «فَإِذَا أَفْضُتُمْ مِنْ عَرَافَاتٍ - خَلَّافَتْ مِیَانِ عِلْمَا كِه مَوْقِفَ چِه مَعْنَى رَا عَرَافَاتٍ گَویند؟ و آن روز چرا عرفه گویند؟ قومی گفتند از بهر آنک ترویبه ابراهیم را نمودند در خواب که فرزند را قربان کن، پس همه روز در ترویبه و تفکر بود، تا این خواب از حق است یا از شیطان، ازین جهت است که آن روز را ترویبه گویند، و ترویبه - تفکر - باشد. پس شب عرفه دگر باره او را نمودند، و روز عرفه بشناخت که آن خواب نموده حق است نه نموده شیطان. ازین جهت آن روز را عرفه نام نهادند و آن بقعه را عرفات. و گفته‌اند که ترویبه از آب دادن است، یعنی که رب العزّه روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد، و اسماعیل از آن سیراب شد، و عرفات از آنست که جبرئیل فرو آمد و

ابراهیم را مناسک و مشاعر می‌نمود، و ابراهیم پذیرفت. و میگفت- «قد عرفت قد عرفت» پس بدین معنی - عرفات- خواندند. ضحاک گفت آدم که بزمین آمد بهندوستان فرو آمد و حوا بجده، و هر دو یکدیگر را می‌جستند تا بعرفات بر یکدیگر رسیدند، ازین جهت عرفات گویند» (میبیدی، ۱۳۹۳: ۱/۵۳۲-۵۳۳).

این نمونه مربوط به تفسیر آیه ۱۹۸ سوره بقره است که برای نامیدن عرفه و عرفات دلایلی ذکر شده است که همگی می‌تواند تعلیل ادبی و لغوی برای این واژگان باشد.

نمونه ۲: «قوله لِلَّذِي بَكَتْهُ - گفته‌اند: بکه نام مسجدست و مکه نام حرم و گفته‌اند: بکه خانه کعبه است و مکه همه شهر. قریش آن گه که خانه باز کردند نو کردن را اساس آن بجنابانیدند، سنگی دیدند سیاه و عظیم از آن اساس که خانه بر آن بود، بر آن نبشته بسپیدی هموار: «بکه»- بکه» از آنست که بکه نام نهادند و گفته‌اند که: مکه و بکه هر دو یکیست، همچون لازم و لازم. و اصل مکه از امتکاک است» (میبیدی، ۱۳۹۳: ۲/۲۱۴).

این نمونه نیز مربوط به آیه ۹۶ سوره آل عمران است که دلایلی برای نامیدن دو واژه «بکه و مکه» در آن ذکر شده است.

نمونه ۳: «قوله تعالی وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ كَفْتَهُانْد نام نوح سکن بود او را نام نوح نهادند لكثرة نياحته على قومه بعد ما اغرقوا. قوم وی اولاد قابیل بودند چون بر ایشان دعا کرد تا رب العزة ایشان را بطوفان غرق کرد نوح بعد از آن پشیمانی خورد و بر ایشان نوحه کرد و بسیار بگریست. از بس که بگریست و نوحه کرد او را نوح نام نهادند، و این نوحه کردن و گریستن وی بر قوم خویش از خبر هامة بن الهییم معلوم شد» (میبیدی، ۱۳۹۳: ۴/۳۱۸-۳۱۹).

این نمونه نیز مربوط به آیه ۷۱ سوره یونس است که در تعلیل لغوی واژه «نوح» برای حضرت نوح تعلیل‌هایی ذکر شده است.

### مُعَدِّد

اصطلاحی شاذ در علم عروض است که در لغت به معنی محکم بسته شده و گره‌دار است و در اصطلاح شکستن کلمه در میان دو مصراع یا دو بیت است که در شعر فارسی نمونه‌های نادر دارد.

در برخی منابع صنعت محسوب شده و «وصل ابیات» نام گرفته است:

«وصل ابیات: آن است که حرف روی را از وسط کلمات اختیار کرده، ما بعد آن را داخل بیت لاحق نمایند و مثال آن را فقط از فارسی یافته‌ام؛ چون قصیده حکیم سوزنی که بواسطه اتصال ابیات به یکدیگر تمام آن را نقل کنیم:

شادمان باد مجلس مستو	فی مشرق حمید دین الجو
هری آن صدر کز جواهر ال	فاظ او اهل دین و دانش و دو
لت تفاخر کنند و جای تفا	خر بود ز آن که زان جواهر طو
ق مرصع شود به گردن اب	نای ارباب فرّ و زینت و رو
نق آن طوق هر که یافت برا ص	حاب دیوان او بود مستو
لی به اقبال و جاه مجلس می	مون او ز آن که کلک اوست صنو
بر بستان نظم و نثر و معا	ضد ملک است و دین و از هر نو
ع که جویی در اوست جمله و تا	زه ببايست مثل او مستو
فی زهی خط و خامه تو مسل	سل و مشکین چو زلف دلبر نو
شاد و تو شاد زی به خط تو دی	وان شاهی نواست و شادی نو

و این صنعت شبیه است با «نظم النثر». ولی این قسم به شعر اقرب است، زیرا که بعضی تخفیفات مخصوص به نظم را مشتمل است، چون: حمید دین و کز جواهر که اگر نثر بودی، حمید الدین و که از جواهر بایستی گفتن...، و این صنعت و تسمیه آن از مستدرکات مؤلف است» (شمس العلمای گرگانی، ۱۳۷۷: ۳۴-۳۵).

و در برخی کتاب‌ها نیز به خطا، عیب «تضمین» معرفی شده است:

«تضمین چنان باشد که از یک کلمه، بعضی قافیه مصراع اول شود؛ و بعضی اول مصراع دوم آید؛ و کلمه ای که آخر مصراع دوم باشد، بعضی از آن هم قافیه مصراع دوم بود؛ و بعضی اول مصراع بیت ثانی آید؛ تا آخر بر این قیاس» (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۹۱).

اما اصطلاح عروضی «معقد» ظاهراً تنها در کتاب «معیار الاشعار» به کار رفته است و به معنی بیتی است که مصراع اولش از مصراع دوم جدا نشود (طوسی، ۱۳۹۳: ۳۸). بیدگلی در موردش آورده است:

«مصدق دیگر جدا نشدن دو مصراع آن است که، با وجود تقسیم شدن وزن بیت به دو پاره متمایز، کلام شعر در میان دو مصراع منفصل نباشد و کلمه‌ای میان دو مصراع شکسته باشد؛ یعنی بخشی از کلمه در مصراع اول و بخشی دیگر در مصراع دوم واقع شود. به چنین بیتی در عربی «مُدَاخَل» یا «مُدَمَج» می‌گویند و این کار هر چند نوعاً عیب محسوب می‌شود، اما در بحر خفیف و وزن های کوتاه (مرّج) بحر های هزج و رمل کاملاً رایج و پذیرفته شده است. دلیل رواج این ویژگی آن است که در شعر عربی، برخلاف فارسی، واحد وزن بیت است، نه مصراع. چنین بیتی را «مدور» نیز می‌نامند» (بیدگلی، ۱۳۹۹: ۱۱۰۲).

همانطور که مشخص است با کاربرد این اصطلاح در علوم ادبی فارسی اندکی متفاوت است. در نمونه‌های فارسی، هم مصراع‌ها و هم ابیات به هم متصل‌اند و این شیوه هیچ ارتباطی با بیت مُدَاخَل در شعر عربی ندارد. در شعر کلاسیک و همچنین معاصر ما هم برخی از شاعران مرتکب آن شده‌اند؛ مثلاً ناصر خسرو در قصیده ۱۸۵ دیوان آورده است:

چو شاخ تر بر رستی و چون نخچیر — ر برجستی و شست از سالیان رُستی  
به گاه معصیت بر اسپ ناشایس — ت و نابایست مر کس را نپایستی

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۴۰۱)

همانطور که مشخص است واژگان «نخچیر و ناشایست» در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است. از شعرای معاصر نیز اخوان ثالث در قصیده «تسلی و سلام» آورده است:

یکی از آن قوافل پر با — ران گهر نثار نیامد

(اخوان ثالث، ۱۳۹۷: ۱۰۲/۱)

که ایشان نیز به ضرورت وزن، واژه «باران» را در میان دو مصراع شکسته‌اند. در تفسیر روض الجنان بارها استفاده شده است:

نمونه ۱: «... و قال الاعشى ثعلبه - شعر:

فَبَانَتْ وَ قَدْ أُسَارَتْ فِي الْفُؤَا — دِ صَدَعًا عَلَى نَائِبِهَا مُسْتَطِيرًا

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۵/۱)

این بیت در بحر متقارب عربی (فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ فَعُولُنْ) است که واژه «الفؤاد» در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

نمونه ۲: «... و اعشى این هر دو معنی جمع کرد در دو بیت، آن جا که گفت:

هُوَ دَانَ الرَّبَابَ إِذْ كَرِهَ هُوَ الدِّي — نَ دِرَاكًا بِغَزْوَةٍ وَ صِيَالٍ

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۷۸/۱)

این بیت در بحر خفیف عربی (فَعَلَاتِنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتِنْ - فَعَلَاتِنْ مَفَاعِلُنْ فَعَلَاتِنْ) است که واژه «الدین» در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

نمونه ۳: «...عبدالله معتز این معنی بگرفته است و نظم کرده، می گوید:

وَ اصْنَعْ كَمَا شِئِ فَوْقَ اُر — ضِ الشَّوْكِ يَحْذُرُ مَا يَرِي

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۰۱/۱)

این بیت در بحر کامل عربی (مستفعلن مستفعلن - مستفعلن متفاعلن) است که واژه «أرض» در میان دو مصراع به ضرورت وزن شکسته شده است.

برای مشاهده دیگر نمونه‌های معقّد در روض الجنان (نک: ج ۱/ص ۱۳۰، ۱۵۱، ج ۲/ص ۱۷، ۲۴، ۹۵، ج ۳/ص ۷۴، ۱۱۶، ۲۴۱، ج ۴/ص ۳۱، ۷۶، ۳۱۱، ج ۵/ص ۱۰۱، ۱۲۴، ج ۶/ص ۸، ۶۹، ج ۷/ص ۳۷۹، ۲۰۶، ج ۹/ص ۱۹۹، ۲۳۱، ۳۰۳، ج ۱۰/ص ۱۹۲، ۳۳۷، ج ۱۱/ص ۶۰، ۲۰۲، ج ۱۲/ص ۲۹۷، ج ۱۳/ص ۲۳۱، ۳۴۰، ج ۱۴/ص ۷، ۳۶۸، ج ۱۵/ص ۵۰، ۳۸۳، ج ۱۶/ص ۴۲، ۲۲۰، ج ۱۷/ص ۱۰۶، ۳۱۱، ج ۱۸/ص ۲۲۲، ۶۶، ج ۱۹/ص ۵۱، ۳۴۵، ج ۲۰/ص ۷۴، ۳۲۵، ۴۱۸).

### اضراب

بیدگلیِ اِضْرَاب را اصطلاحی مشترک در علم نحو، معانی و بدیع می‌داند و آورده است: «اضراب در لغت به معنی «روی گردانیدن» و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده نخست چیزی بگوید و سپس به واسطه یکی از حروف اِضْرَاب (مانند بَل، بلکه، نه)، به قصد اعمال نکته ای بلاغی (مانند مبالغه یا تأکید) از سخن خود برگردد و در بدیع شرط است که بر زیبایی سخن بیفزاید، مانند:

مرابسود و فرو ریخت هر چه دندان بود      نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

نتیجهٔ اِضْرَاب، گاه ابطال حکم قبل و گاه انتقال از مقصودی است به مقصود دیگر. نابلسی گفته است: این صنعت را من استخراج کرده و به این اسم نامیده‌ام و کسی در استنباط آن بر من سبقت نیافته است اِضْرَاب را در علم معانی «بَدَلِ مَبَایِن» و «بَداء» نیز خوانده‌اند (بیدگلی، ۱۳۹۹: ۹۹).

اما صاحب تفسیر روض الجنان نکات جدیدی را درباره‌اش نوشته است:

نمونه ۱: «...و معنی دیگر آن که: دل‌های ما وعاء علم است و محلّ و ظرف علوم بسیار است، اگر این که تو می‌گویی در آن چیزی بودی، هم در دل ما جای گرفتی و دل ما آن را یاد گرفتی. بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، «بل» حرف اِضْرَاب باشد، و معنی اِضْرَاب اعراض بود چون گوینده از آن حدیث که در او باشد عدول کند و با چیزی دگر شود، «بل» آن جا استعمال کنند، ما جانی زید بل عمرو» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۳/۲).

بحث این نمونه مربوط به آیه ۸۸ سوره بقره است: بلکه خدا به سبب کفرشان لعن [و طرد] شان کرده. که ابوالفتوح آورده است که «بل» در اینجا حرف اِضْرَاب است و معنی اِضْرَاب نیز عدول کردن از حرف سابق و سراغ حرفی جدید رفتن است.

نمونه ۲: «گفت: أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ، پس اولیتر حمل او بود علی ظاهره. جواب داد او را آن پرسنده که: بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ، و «بل» برای اضراب باشد از اوّل، اعنی عدول از کلام اوّل و کلامی دیگر پس از آن آغاز کردن» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۹/۴).

نکته این نمونه نیز از آیه ۲۵۹ سوره بقره می باشد که ابوالفتوح باز همان تعریف عدول از کلام اول و آغاز کردن کلامی دیگر را برای اضراب ذکر کرده است.

نمونه ۳: «أَمَّا أُنْجُو كُوفِيَانِ كُفْتُنْدِ كِه «بِل» بِه جَوَابِ قِسْمِ شَائِدِ، آن را اصلی نیست برای آن که «بل» اضراب را بود، و قسم جمله کلامی باشد که به آن، جمله را مؤکد بکنند پس از قسم تنها بی مقسم علیه فایده‌ای حاصل نشود و فایده از کلام اوّل حاصل باشد، اضراب نکو نباشد. و قول أخفش در حذف جواب قسم نکو است. آنکه گفت: بَلْ عَجِبُوا، از کلام اوّل اضراب کرد و گفت: بل شگفت می‌دارند که به ایشان آمد پیغامبری هم از ایشان ترساننده و اعلام کننده هم از حسب و نسب ایشان که او را دانند و شناسند تا ایشان را به قول او سکون نفس باشد، و در نفس و اصل او طعنی نتوانند زدن. آنکه گفت کافران می‌گویند: این کاری عجب شگفت است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۶/۱۸).

در این نمونه نیز که از تفسیر آیه ۴۵ سوره «ق» یافت شده است برای اضراب نکته تازه‌ای آمده است و آن است که اضراب در واقع تأکید قول ثانی است نه رفع قول اوّل و با آمدن آن (قول ثانی) است که فایده کلام حاصل می‌شود.

### اضافَةُ الشَّيْءِ إِلَى نَفْسِهِ

این امر در اسم اتفاق می‌افتد و می‌تواند ذیل دستور زبان و علم معانی بگنجد. زمانی است که مضاف و مضاف الیه هر دو یکی باشند (چه به خود لفظ و چه به مترادفات آن مانند: آبِ آب) که بوسیله کسره اضافی (در فارسی) به هم اضافه می‌شوند. برخی معتقدند که این اضافه کردن چیزی به خودش، مفید معنای حقیقت است و آن را درست می‌دانند مثلاً: جانِ جان. یعنی حقیقت جان (قلب هفت پرده دارد) یا مردِ مرد: مرد دوم جوانمرد، پهلوان. برخی دیگر معتقدند که اضافه کردن آن چیز به خودش درست نیست. مثلاً در (مرگِ مرگ) هم مرگ اوّل مضاف است و هم مرگ دوم. بر سر همین بحث و اختلاف است. صاحب روض الجنان معتقد است که در قرآن کریم این اضافه کردن به معنای اول درست نمی‌باشد و هرکجا در قرآن به همچین چیزی برخورده است آن را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که این مشکل در نظرش بوجود نیاید اما به نظر ما این اضافه کردن نه تنها درست است و مفید معنای حقیقت است بلکه اولویت دارد (نه تنها معنا دارد که معنای مضاعف دارد) در متون ادبی ما نیز فراوان آمده است و شاعران بارها از آن استفاده کرده‌اند:



به پیش من آیند نیزه به دست      که در پیششان مردِ مرد آمده ست

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۲۶/۵)

توجان جان افزاستی آخر ز شهر ماستی      دل بر غریبی می نهی این کی بود شرط وفا

(مولوی، ۱۳۷۷: ۱۵/۱)

مولوی را می‌توان استاد این گونه اضافه‌ها دانست. شاهد مثال‌هایی که ما از روض الجنان: نمونه ۱: «... اما تعلق ایشان بقوله تعالی: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ. جواب گوئیم که: این دلیل ماست برای آنکه جمله قُرَاء «ذِي الْجَلَالِ» خوانند، مگر ابن عامر تنها به «او» خواند. و چون چنین باشد، «ذِي الْجَلَالِ» صفت «رَبِّ» باشد، و «رَبِّ» مجرور باشد به اضافه اسم با او. و مضاف باید که جز مضاف الیه بود، که اضافه الشیء الی نفسیه درست نباشد و الله تعالی الْمُؤَقِّفُ لِلصَّوَابِ» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۵۴/۱-۵۵).

بحث این نمونه از آیه ۷۸ سوره الرحمن است که آیا باید «ذو الجلال» بخوانیم یا «ذی الجلال» که ابوالفتوح معتقد است مضاف باید با مضاف الیه یکی نباشد چرا که اضافه کردن چیزی به خودش (در اینجا مترادفش) درست نیست پس «ذوالجلال» درست است. نمونه ۲: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ، تسبیح کن یا محمد به نام خدای عظیم بزرگوارت که هر چیز که در جنب عظمت اوست حقیر است. و این آیت دلیل است که اسم نشاید تا مسمی باشد، چه اگر چنین بودی اضافه الشیء الی نفسیه بودی» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۳۹۶/۱۹). این نمونه نیز از آیه ۵۲ سوره الحاقه است که ابوالفتوح معتقد است اسم باید با مسمی متفاوت باشد و گرنه همان اضافه کردن چیزی به خودش می‌شود که نادرست است.

## نتیجه‌گیری

آنچه در بررسی مغفولات بلاغت در دو تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف الاسرار ابوالفضل میبدی مشخص شد، این است که ابوالفتوح رازی و میبدی نه تنها به‌عنوان مفسر، چهره‌های موقی هستند؛ بلکه به‌عنوان عالم نحوی و بلاغی نیز مطرح‌اند. آنان همچنان که در زمینه تفسیر آیات به بحث‌های جالبی پرداخته‌اند، در عرصه بلاغت نیز پاره‌ای از نوآوری‌ها را به وجود آورده‌اند که متأسفانه طی قرن‌ها از چشم بلاغیون به دور مانده است. از بررسی، توصیف و تحلیل نمونه‌های صنایع نویافته در دو تفسیر آنان چنین بر می‌آید که:

۱. صناعی وجود دارد که نام و تعریف آن‌ها در کتب بلاغی ما هرگز ذکر نگردیده و به نوعی از دید اصحاب بلاغت دور مانده است؛ مانند: معقد (شکستن کلمه در میان دو مصراع یا بیت) که

فقط در روض الجنان آمده است و جوامع الکلم (ایجاز لفظ و حسن نظم) که خاص تفسیر کشف الاسرار است.

۲. صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی قدیم وجود داشته است اما امروزه به نامی دیگر میان تالیفات اصحاب بلاغت رایج شده است؛ مانند: اضافة الشيء الی نفسه (یکی بودن مضاف و مضاف الیه) که در روض الجنان آمده است و بساط (تمهید یا مقدمه چینی و زمینه سازی جهت انجام یا بیان سخن) که در کشف الاسرار میبیدی است.

۳. صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی وجود دارد اما نکته‌ای دارد در توضیح یا توجیه یا تعلیل صنعت که در کتب بلاغی نیست؛ مانند: حسن تعلیل لغوی (ریشه یابی عامیانه واژگان) که در تفسیر کشف الاسرار آمده و اضراب (تأکید قول ثانی نه رفع قول اول) که در روض الجنان آمده است.

## منابع

قرآن کریم.

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۹۶)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، چاپ پنجم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۹۷)، متن کامل ده کتاب شعر، چاپ دوم، تهران: زمستان.

بیدگلی، آمنه (۱۳۹۹)، بلاغت و عروض و قافیه در ادب فارسی، تهران: انتشارات سخن.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۳)، دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه سید محمد رادمنش، اصفهان: شاهنامه پژوهی.

حسینی نیشابوری، عطاء الله بن محمود (۱۳۸۴)، بدایع الصنایع، تصحیح رحیم مسلمانیان قبادیانی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

حقوقی، عسکر (۱۳۴۶). تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی، سه جلد، تهران: دانشگاه تهران.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.

زمانی نژاد، علی اکبر (۱۳۸۴)، شناخت نامه شیخ ابوالفتوح رازی، تهران: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.

شفیعی کدکنی، محمد (۱۳۵۳)، «مقدمه‌ای بر مباحث طویل بلاغت»، مجله خرد و کوشش، شماره ۱۵، صص ۴۷-۷۸.

شمس العلمانی گرگانی، محمد حسین (۱۳۷۷)، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز: احرار.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، نگاهی تازه به بدیع، چاپ سوم از ویرایش دوم، تهران: میترا.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، معانی، چاپ دوم از ویرایش دوم، تهران: میترا.

ضیف، شوقی (۱۳۹۷)، تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه دکتر محمدرضا ترکی، چاپ پنجم، تهران: سمت.

طوسی، نصیرالدین (۱۳۹۳)، معیار الاشعار، تصحیح علی اصغر قهرمانی مقبل، تهران: نشر دانشگاهی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه. جلال خالقی مطلق. چاپ سوم، تهران: دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۵۷)، دیوان اشعار، باهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: امیرکبیر و طهوری.  
کاشفی سبزواری، میرزا حسین واعظ (۱۳۶۹)، بدایع الافکار، ویراسته میرجلال الدین کزازی، تهران: مرکز.  
کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۲)، بدیع زیباشناسی سخن پارسی، چاپ هشتم، تهران: مرکز.  
مولوی بلخی، جلال الدین (۱۳۷۷)، شرح جامع مثنوی معنوی، تألیف کریم زمانی، چاپ هشتم، تهران: اطلاعات.  
میبدی، احمد بن احمد (۱۳۹۳)، کشف الاسرار و عدة الابرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به سعی و  
اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.  
میرزانی، منصور (۱۳۷۴)، «دیباچه ای بر علم بلاغت»، مجله کیهان اندیشه، شماره پنجاه و نه، صص ۱۶۵-۱۷۸.  
وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۹۸)، بدیع از دیدگاه زیبایی شناسی، چاپ هشتم، تهران: سمت.  
«منتظری، ۱۴۰۶: ۱۱/۱».

#### COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

**ارجاع:** نظری احمد، سپهوندی مسعود، صحرائی قاسم، بررسی تطبیقی مغفولات بلاغت در دو تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی و کشف الاسرار ابوالفضل میبدی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۶، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۱۹-۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی